

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/05

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

اولین مسئله از مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) عنوان کردند، شرط کفائه و کفو بودن است؛ این شرط راجع به اصل اسلام، هم مقبول است و هم منصوص، در دو بخش هم مفضل گذراندند: یکی در بخش اسباب تحریم که کفر مانع انعقاد عقد است، دوم در مسئله ارتداد که اگر پدید آمد باعث انفساخ عقد بدون فسخ و طلاق است؛ لذا برهانی برای این بخش ذکر نکردند. قسمت مهم هدف این بزرگوارها در شرط کفائه، همان مذهب است؛ یعنی شیعه و سنی بودن، نه مسلمان و کافر بودن.

درباره این تشیع و تسنن، هم ادعای اجماع شده، هم ادعای نصوص فراوان شده که بسیاری از بزرگان؛ نظیر مرحوم شهید ثانی در مسالک هم درباره اجماع خدشه کردند، هم درباره نصوص؛ این نصوص یا ضعف سندی دارد یا ضعف دلالتی دارد یا به هر دو ضعف مبتلاست، در برابر، دلیل خاصی هم داریم بر جواز؛ بنابراین اگر کسی بخواهد احتیاط کند راه دیگری است، وگرنه کفو بودن در تشیع و تسنن شرط نیست.

بخشی از مطالبی که در بحث قبل اشاره شد، اینها بحث‌های کلیدی است از نظر حفظ عفاف در جامعه؛ گرچه بحث فقهی است، اما در عین حال بحث کلیدی است. هیچ مرجعی و هیچ منبعی مثل رهبران الهی (علیهم السلام) خیرخواه مردم نیستند. در بسیاری از روایات آمده است که اگر دختری بالغه شد و به سن ازدواج رسید، مهم‌ترین داروی درد یا مشکل این بلوغ، همان بعولت و همسر داری است. تأخیر در ازدواج، چه برای پسر و چه برای دختر در چند روایت ائمه (علیهم السلام) فرمودند: [1] «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ». [2] این خطر را آدم می‌بیند.

در تمام روابط سیاسی، اقتصادی، تجاری، فرهنگی، هنری و مانند آن، اسلام را شرط نکردند، تنها در رابطه خانوادگی اسلام را شرط کردند؛ منتها در سایر روابط برابر آیه هفت و هشت سوره مبارکه «ممتحنه» فرمودند اگر نفوذی نیستند، تحریمی نکردند، تحریکی نداشتند، علیه شما تبلیغی نکردند و دشمنی نکردند، خدا نهد نمی‌کند که شما با آنها رابطه داشته باشید و بلکه امر می‌کند به اینکه عدل را رعایت کنید، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ». [3] فقط در مسئله «ارث» است که آن هم به مسائل خانوادگی برمی‌گردد که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد.

در جریان امور خانوادگی، بعضی از امور «لشدة القرب» مانع صحت عقد است؛ مثل محارم: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...». [4] و کذا و کذا. بعضی از امور در اثر شدت بُعد حرام است؛ مثل کفر. ازدواج با محارم در اثر شدت قرب ممنوع است، ازدواج با کفار در اثر شدت بُعد ممنوع است، اینها را اسلام کاملاً منع کرد، فرمود اگر دختری یا پسری به سن ازدواج رسید، عمداً عالماً عامداً تأخیر انداختند «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ». «مَنْ أَسْأَقَ مِنَ اللَّهِ قِيْلًا» [5] و ذات اقدس الهی که اهل بیت (علیهم

السلام) پیام او را از راه نبوت به ما می‌رسانند، این «أرحم الراحمين» است، «أرحم الراحمين» است یعنی چه؟ یعنی ما نسبت به خودمان - معاذالله - بیشتر از خدا رحم داریم؟! اینکه ممکن نیست، معادل خدا رحم داریم؟! اینکه ممکن نیست؛ چون او «أرحم الراحمين بالقول المطلق» است؛ یعنی هر جا رحیمی هست، راحمی هست، خدا أرحم است؛ فرض ندارد که ما بگوییم انسان‌ها نسبت به خودشان رحمشان - معاذالله - معادل رحم خداست یا بالاتر از رحم خداست، این فرض ندارد. پس خدا به ما گذشته از اینکه أعلم است، أخیر است، أحکم است، أرحم هم هست. اگر دستوری به جامعه می‌دهد، خیر جامعه را بهتر از خود جامعه بلد است و بهتر از جامعه می‌خواهد؛ لذا فرمود اگر تأخیری در ازدواج رخ داد: «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَسَادَ كَبِيرٌ». اگر ازدواج محقق شده است و کسی بخواهد کانون خانواده را بهم بزند، این را هم ائمه (علیهم السلام) فرمودند به اینکه این بافت فرسوده به آسانی ساخته نمی‌شود [6] و برای جلوگیری از چشم هرزه، وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود اگر در خیابان، در بیابان، در کوچه و برزن، چشمتان به یک زنی افتاد مواظب باشید، همانی که در خانه دارید همین است، چیز دیگری نیست.

این سه - چهار نکته را از روی کتاب و روایت بخوانیم تا برسیم به نصوصی که بخشی از اینها در ابواب مقدمات نکاح است، بخشی از اینها در باب اسباب کفر است که به آن استدلال کردند که اگر مرد شیعه بود، زن باید شیعه باشد و اگر زن شیعه بود مرد باید شیعه باشد و مانند آن.

اما آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه، در کلمات قصار آن حضرت است: [7] مرحوم سید رضی نقل می‌کند که نقل شده است که «أَنَّهُ عَ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ»؛ حضرت در بین شاگردانش نشسته بود، در بین اصحاب نشسته بود، «فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ»؛ یک زنی عبور کرد، «فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ»؛ عده‌ای که در محضر حضرت نشسته بودند به طرف آن زن نگاه کردند، «فَقَالَ عَ إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِخٌ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ جَهَنَّمَ»؛ این چشم هرزه است و بیجا می‌رود، یک؛ و سبب هیجان می‌شود، دو؛ سوم: فرمود اگر یک وقتی دیدید نامحرمی دارد عبور می‌کند «فَلِذَا نَظَرْتُ أَحَدَكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْبِئُهُ فَلْيَتَأَمَّلْ أَفْئِدَتَهُ»؛ با همسر خود رابطه داشته باشید، چون آن‌که در بیرون است، همان است که در خانه شماست، چیزی دیگر نیست. «فَلْيَتَأَمَّلْ أَفْئِدَتَهُ فَإِنَّهَا هِيَ امْرَأَةٌ كَانَتْ رَأْيًا»؛ آن زن هم مثل همین زن است. آن گاه «فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ» - معاذالله - «قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهُهُ»؛ در محضر خود حضرت یکی از خوارج نشسته بود و در اثر بدآموزی این بی‌ادبی را کرد؛ «مَا أَفْقَهُهُ»؛ گفت او چقدر فقیه است! چقدر دقیق حرف می‌زند! «فَوَتَّبَعَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ»؛ اصحاب برخاستند که او را به قتل برسانند؛ چون مستحضری که یک بیان لطیفی مرحوم خواجه در متن تجرید دارد در باب ولایت که «مُخَالِفٌ عَلَيٍّ فَسَقَوْا مُحَارِبُهُ كُفْرًا» [8] یک کسی با حضرت امیر (سلام الله علیه) مخالف است، بله او فاسق است؛ یک وقتی دست به اسلحه می‌برد در برابر حضرت امیر (سلام الله علیه)، این دیگر سخن از فسق نیست، این کفر است. برهان مسئله هم بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: یا علی! «خُزِّنْ خُزْبِي وَ سَلِّمْ سَلْمِي» [9] این «خُزِّنْ خُزْبِي» یعنی چه؟ مثل اینکه «أَنْتَوُافِي الْبَيْتِ سَلَامًا» [10] این حاکم بر آن ادله است. حرب با پیغمبر چه حکمی دارد؟ کفر است. فرمود یا علی! «خُزِّنْ خُزْبِي وَ سَلِّمْ سَلْمِي»؛ لذا مرحوم خواجه در متن تجرید و مرحوم علامه هم همین را پذیرفته و شرح کرده است که «مُخَالِفٌ عَلَيٍّ فَسَقَوْا مُحَارِبُهُ كُفْرًا»؛ لذا خوارج و نواصب و مانند آنها کافر هستند و نکاح با آنها باطل است. چون این شخص جزء خوارج رسمی بود که در آن صحنه نبرد حضور داشت، «فَوَتَّبَعَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ». وجود مبارک حضرت فرمود: «زَوِّدُوا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ»؛ او یک حرف بدی زد، ما دوتا راه داریم: یا جواب او را به همین جریان «فَمَنْ اغْتَدِي عَلَيْكُمْ فَأَعْنُدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدِي عَلَيْكُمْ» [11] به همین آیه جواب می‌دهیم،

یا به «وَلَيْنَ صَبْرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» [12] جواب می‌دهیم. «سَبِّ سَبِّ». این یک؛ «وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» [13] این می‌شود عدل. «وَأَوْ عَفُو عَنْ ذَنْبٍ». «وَلَيْنَ صَبْرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» [14] اصرار قرآن کریم این است که شما آن راه برتر را انتخاب کنید. یک وقت است با بیگانه طرف هستید، بیگانه: «خُذُوا جُزْءَكُمْ» [15] «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» [16] و مانند آن، آنجا جای شمشیر است. یک وقتی در داخله خودتان یک اختلافی پیش می‌آید، تلاش و کوششتان این باشد که دشمنی را برطرف کنید، نه دشمن را؛ اختلاف را برطرف کنید، نه طرف مخالف را: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ الشَّيْءِ» [17] که مفعول «ادْفَعْ» است، «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» [18] شما اگر با کسی بد هستید، سعی کنید این بدی را برطرف کنید، نه آن طرف را از پا دریاورید؛ وگرنه فرقی بین مسلمان و کافر نمی‌شود. این تعبیر در چند جای قرآن کریم آمده که فرمود در داخله خودتان بدی را برطرف کنید، نه بد را؛ اما نسبت به بیگانه اگر حمله کرد، این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه هست که «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» [19] این بیان صریح حضرت است در نهج البلاغه؛ فرمود سنگ را از همان جایی که آمد برگردانید؛ ظلم‌پذیر و ستم‌پذیر و سنگ‌پذیر نباشید، حالا بگویید سنگ زد، زد! این طور نه! نفرمود عفو کنید، «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»؛ از هر مرزی به شما بدی کردند، فوراً پاسخ بدهید. اما در داخله خودتان سعی کنید کینه را برطرف کنید، بدی را برطرف کنید، چون با هم می‌خواهید زندگی کنید. اینجا هم حضرت فرمود به اینکه در داخله خود ماست، در این محفل است؛ این یا «سَبِّ سَبِّ». یا «عَفُو عَنْ ذَنْبٍ». این همان بیانی بود که در بحث قبل به عنوان روایت از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شد.

پس عنصر اصلی در مسئله نکاح این بود که فرمود ما ازدواج به معنای جمع مذکر و مؤنث نیاوردیم، این در بین حیوانات هم هست، در بین کفار هم هست، قبل از اسلام هم بود، ما نکاح آوردیم: «أَتُنْكَاحُ شَتَّى» [20] نه اجتماع مذکر و مؤنث؛ لذا فرمود: «فَمَنْ رَغِبَ عَنْ شَتَّى قَلْبِهِمْ» [21] این دو طایفه؛ «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نَفْسَهُ» [22] این طایفه سوم. می‌ماند مسئله طلاق که ائمه (علیهم السلام) فرمودند اگر کسی - خدای ناکرده - گرفتار طلاق شد، این خانه به این آسانی بعد از ویرانی ساخته نمی‌شود. [23] وسائل، جلد بیست و دوم، باب اول از ابواب مقدمات طلاق و شرایط طلاق، آنجا وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) دارد که «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا»؛ همسر بگیرید و اگر دختر دارید، او را به همسری یک کسی بدهید، «أَلَا فَمَنْ خِطِبَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ تَيْبَتٍ يَخْرُجُ فِي الْإِسْلَامِ بِالنِّكَاحِ»؛ هیچ چیزی پیش خدای سبحان محبوب‌تر از خانه‌ای که با ازدواج آباد می‌شود نیست، «وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ تَيْبَتٍ يَخْرُجُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَغْنِي الْفُلَاقَ» [24] ازدواج باعث آبادی خانه است و طلاق باعث ویرانی خانه است. «ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ فِيهِ الْقَوْلَ مِنْ بَعْضِهِ الْفُرْقَةُ»؛ وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) فرمود ذات اقدس الهی مکرر درباره طلاق که طلاق مبغوض و مغضوب و منفور ذات اقدس الهی است، در اینجا تأکید کرد و روایت فراوانی است. بخشی از روایات هم مربوط به همین است.

روایت هفتم این باب؛ یعنی وسائل، جلد 22 صفحه 9 از وجود مبارک امام که در مکارم الأخلاق مرحوم طبرسی است، فرمود که «تَزَوَّجُوا وَلَا تُطْلِقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ» [25] یک چیزی است که چون محققانه بررسی نمی‌شود، مورد انکار است که می‌گویند اگر فلان گناه را کردید ممکن است زلزله بیاید، آسیب بیاید؛ همین‌طور نقل کردن شاید با انکار روبرو شود. شما ببینید در بسیاری از این ادعیه، گناهایی شمرده شده که پیامد تلخی دارد؛ در همین دعای نورانی کمیل که «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ»، «تَخْشِلُ الدُّعَاءَ» [26] یا «تَقْطَعُ الرِّجَاءَ» [27] اینها فراوان است. یک بابی مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد دوم کافی عنوان کرده و بخش وسیعی از این روایات را شمرده که کدام گناه چه پیامد

تلخي دارد؟ کدام گناه عمر کوتاه مي‌کند؟ کدام گناه جلوي آمدن باران را مي‌گیرد؟ اينها را ايشان نقل کردند. مرحوم فيض (رضوان الله تعالي عليه) در *الوافي* بيشتري از اينها را جمع کرده است، چون ايشان کتب أربعه را جمع کرده است. ريشه قرآني همه اين حرف‌ها اين است که ذات اقدس الهي به ما مي‌فرمايد جامعه انساني یک تافته جدا بافته از ساختار خلقت نيست که هر کاري کند، آسمان و زمين کار خودشان را انجام مي‌دهند و انسان کار خودش را انجام مي‌دهد، خير! انسان در داخله نظام یک داد و ستدي، یک تعاملي، یک تقابلي با ساختار خلقت دارد. ساختار خلقت فصول چهارگانه‌اي دارد، او ناچار است که برابر فصول چهارگانه زندگي کند، گرما و سرمايش را برابر فصول چهارگانه تنظيم کند. حوادث جهان در برنامه‌ريزي انسان مؤثر است و اين جهان را ذات اقدس الهي مسخر کرده و سفره‌اي قرار داده براي ما، فرمود: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [28] حالا کسي نرفت به دنبال

زمين‌شناسي و درياشناسي و هواشناسي و آسمان‌شناسي تا بهره ببرد، اين تقصير خودش است. فرمود منافع فراواني در آن هست، یک؛ من همه اينها را رام کردم، دو؛ جهان با تسخير اداره مي‌شود، نه با قسر - قسر با قاف و سين - يعني فشاري در عالم نيست، همه را من مسخر کردم؛ لکن مسخر من هستم، ولي براي شما مسخر کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. حالا اگر شنيديم که یک کره‌اي در آن گوشه آسمان هست و انسان قصد سفر به آنجا دارد و آنجا مي‌خواهد زندگي کند، نبايد تعجب کنيد، چون فرمود همه را من رام کردم، اينها سفره است براي شما، حالا شما نمي‌توانيد استفاده کنيد یک بحث ديگري است؛ فشاري در عالم نيست. در اين علوم عقلي مستحضريد که ما یک فاعل «بالتسخير» داريم و یک فاعل «بالقسر»؛ فاعل «بالقسر» آن است که بيگانه اين شيء را وادار کند برخلاف خواسته‌اش حرکت کند؛ مثل اينکه با فشار به آب دستور بدهند که برود بالا! اين مي‌رود، اما با فشار مي‌رود، مطابق با ميل او نيست، خواسته او نيست. فاعل «بالتسخير» آن است که رهبري اين شيء را به عهده بگيرد؛ يعني هر شئيي یک خواسته‌اي دارد، همان خواسته را در راه صحيح ببرد. باراني که باريد و از بالاي کوه دارد مي‌آيد، اين ممکن است به گودال‌ها به صورت هرز برود، ممکن است به رهبري یک کشاورز ماهر با بيل و کلنگ به هر وسيله‌اي هست پاي درخت‌ها برود، اين را مي‌گويند تسخير و آن را مي‌گويند هرز؛ فرمود جهان مسخر شماست و بخوايد برخلاف جهت اين رودخانه شنا کنيد، شديني نيست، از منافع اين جهان با علم و ادراک بهره صحيح ببريد، اين را من براي شما آماده کردم، اين سفره است براي شما؛ اين را مي‌گويند تسخير؛ يعني اگر شما بخوايد از نظام آسمان و زمين، از هر کره‌اي از کرات منظومه شمسي استفاده کنيد، راه باز است، زمين هم همين‌طور است، دريا هم همين‌طور است و من مسخر کردم و بهره بگيريد. همين خدائي که اين سفره را پهن کرد، فرمود اگر اين کار را انجام داديد، باران اينجا نمي‌آيد، جاي ديگر مي‌بارد. فرمود هر گياهي هر اندازه آب بخواهد در بيان نوراني امام سجاد (سلام الله عليه) هست که خدا مي‌فرستد؛ ولي اگر ببيند جمعيتي لايق نيستند، اين آب را به دريا راهنمايي مي‌کند. اين ﴿يُنْظِرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ... وَ يَقْدِرُ﴾ [29] اين «قَدَرَ يَقْدِرُ» است، نه «يَقْدِرُ»؛ «يَقْدِرُ» يعني ضيق مي‌گيرد. ﴿وَذَا النُّونُ إِذْ ذَخَّرْنَا نَجِيًّا فَطَلَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ﴾ [30] يعني گمان کرد که ما فشار نمي‌آوريم، نه «يَقْدِرُ». فرمود گمان کرد که ما فشار نمي‌آوريم، نه! ما به موقع فشار مي‌آوريم؛ ﴿يُنْظِرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ... وَ يَقْدِرُ﴾. گفتند اگر نماز استسقاء خوانديد، دعاي استسقاء کرديد و بجا بوديد، باران هم فراوان مي‌آيد. اين اگر عالمانه مطرح شود که انسان یک تافته جدا بافته و گسيخته از نظام نيست، یک؛ اين نظام را نظام آفرين مائده انسان قرار داد، دو؛ تعامل و تقابل اساسي بين انسان و جهان هست، سه؛ «کثر روي جف القلم کثر آيدت» [31] اين چهار؛ لذا اين امر عادي است و صريحاً اعلام کرده است: ﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ﴾ [32] فرمود اگر مردم باتقوا باشند، ما برکات آسمان و زمين را باز مي‌کنيم؛ «وَلَكِنْ

كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ». این تعامل را هم بیان کرده است. پس نباید گفت که چه ارتباطی بین ما و آمدن باران؟ مگر ما مخلوق او نیستیم؟! مگر باران مخلوق او نیست؟! مگر تعامل متقابل نداریم؟! مگر او به ما نگفته که ﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ﴾! ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ آمَنُوا بِرُسُلِهِمْ لَفُتَحْنَا لَهُمُ ابْوَابُ الْمَنَافِقِ يُخْرُجُونَ فِيهَا ذُرِّيَّتُهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّن رَّبِّهِمْ وَ هُمْ فِيهَا مُقِيمُونَ﴾. برکات برکات برکات؟! این دو طایفه از آیات برای چه آمده؟! یعنی انسان جدای از ساختار خلقت نیست. آن وقت همان معارف قرآنی به صورت دعا در دعای کامل و مانند کامل آمده: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُخْبِرُ الدُّعَاءَ... نَزَّلَ الْبَلَاءَ»، «تُغْفِرُ النَّعَمَ». اینها آمده است. منتها این علم یعنی این علم! این علوم چون بیگانه است در حوزه و خبری از این معارف نیست؛ لذا اگر کسی گفت ما چون گناه کردیم زلزله آمده، می‌خندند! نه او قدرت عالمانه دارد برای تبیین، نه در قبال آن خنده حرفی برای پاسخ دارد که ممکن نیست یک انسان جدای از ساختار خلقت باشد؛ حالا آن رابطه چیست؟ اهل بیت و اولیای الهی و معصومین (علیهم السلام) می‌دانند. ممکن است اگر کسی در آن رشته کار کند، بعضی از اسرار را هم پی ببرد.

غرض این است که اهتزاز عرش یعنی آن مقامی که در جهان روی سر شما سایه می‌اندازد، این می‌لرزد؛ با طلاق «يَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ». حالا می‌دانید فرمانروایی ذات اقدس الهی درجات فراوانی دارد: یک وقت است که ملأ اعلیٰ را اداره می‌کند، یک وقتی ارواح انبیا و اولیا را اداره می‌کند، یک وقتی صدیقین و شهدا را اداره می‌کند، یک وقتی این جامعه را اداره می‌کند. عرش یعنی مقام فرمانروایی، وگرنه تختی نیست که «الزَّحْمَلُ عَلَى الْعَرْشِ لِشَوْي» [33] یک تختی باشد که - معاذ الله - خدای سبحان روی آن تخت استوی داشته باشد! این مقام فرمانروایی عرش خداست. این عرش، این مقام فرمانروایی آسیب می‌بیند، چون اینها در فصل سوم است. فصل اول مربوط به ذات اقدس الهی است که احدی دسترسی ندارد. فصل دوم صفات ذات است که عین ذات است، آن هم در دسترس کسی نیست. مقام سوم فعل خدا است و مظاهر خدا و آثار خداست که اینها در جهان خارج است، یعنی در حوزه امکان است.

پس اینها را هم قرآن تبیین کرده، هم این معارف را در روایات برای درس اخلاقی و علمی و فقهی حوزه‌ها گفتند، هم در ادعیه برای توده مردم گفتند؛ یعنی آنچه که در قرآن هست: ﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى﴾ و در روایات مرحوم کلینی نقل کرده است که برای حوزه‌های علمیه است، همان‌ها به صورت دعای کامل در سطح توده مردم آمده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغْفِرُ النَّعَمَ»: این طور نیست که توده مردم محروم باشند، توده مردم در سطح دعا بهره‌مند هستند.

بنابراین در مسئله طلاق فرمود به اینکه این بافت فرسوده به این آسانی آباد نمی‌شود و این باعث اهتزاز و لرزش فرماندهی تدبیر است نسبت به این جامعه؛ اینها خطر طلاق است و آسیب رساندن به جامعه.

اما روایاتی که مرحوم شهید نقل کرده است، بعد هم رسید به مرحوم آقا شیخ حسن پسر بزرگ مرحوم کاشف الغطاء که او پذیرفته، بعد رسید به مرحوم صاحب جوهر که مورد نقد قرار داد، بخشی از این روایات در بحث قبل خوانده شد. آنها گفتند به اینکه اگر مرد یا زن شیعه بود، حتماً طرف دیگر باید شیعه باشد؛ مخصوصاً اگر زن شیعه بود، حتماً مرد باید شیعه باشد. روایاتی که در بحث قبل خوانده شد این بود که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ»: مؤمن در برابر مسلم است، آنها مسلمان هستند، ولی مؤمن نیستند، مؤمن شیعیان هستند، فرمود شیعیان کفو یکدیگر هستند. این یک طایفه.

طایفه دوم و سوم آن است که رضای دین با خلق، یک طایفه؛ رضای دین با امانت، طایفه سوم نقل کردند که همه این روایات در

بحث قبل خوانده شد. فرمود به کسی زن بدهید و از کسی زن بگیرید که «تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ». یک: «فَرَضِيْتُمْ دِيْنَهُ وَ اَمَانَتَهُ». دو: این سه طایفه از روایات است. طایفه اولی دارد که «الْمُؤْمِنُونَ يَعْطُهُمْ اَكْثَاءُ بَعْضُ». طایفه دوم دارد که ازدواج بکنید «مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِيْنَهُ». طایفه سوم دارد که «فَرَضِيْتُمْ دِيْنَهُ وَ اَمَانَتَهُ». این مضمون هم در بعضی از روایات هم هست. «تَرْضَوْنَ» یعنی دینی باشد که مورد پسند شما باشد. ما که پسندی نداریم، «پسندم آنچه را جانان پسندد». [34] دین خدا پسند چه دینی است؟ دین علی و اولاد علی است. فرمود: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا». [35] «الْيَوْمَ» این دین شود دین خدا پسند؛ ما که پسند دیگری نداریم. پس اینکه فرمود: «مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِيْنَهُ». یعنی آن دین خدا پسند را شما باید راضی باشید، دین خدا پسند هم دین ولایت است. پس این سه طایفه از نصوص دلالت دارد بر اینکه اگر شیعه خواست ازدواج کند زن بگیرد یا زن بدهد، باید با شیعه باشد. طوایف دیگری هم هست که به همین مضمون پیام دارند. پرسش: ...؟ پاسخ: حالا یکی از اشکالاتش این است که نه خُلق لازم است که خیلی خَلِيق باشد و نه امانت لازم است که مثلاً عدالت شرط باشد. اگر امین بودن و همچنین عدالت شرط نیست، بلکه شرط کمال است، شیعه بودن هم می شود شرط کمال، برای اینکه اینها در سیاق هم اند؛ رضایت دین و خُلق در یک طایفه، رضایت دین و امانت از طایفه دیگر، امین باشد یعنی چه؟! خَلِيق باشد یعنی چه؟! بیش از آن مقدار عادی که لازم نیست. بنابراین این نشانه آن است که این شرط کمال است، نه شرط صحت.

آن نکته اساسی که مرحوم صاحب جواهر هم به آن توجه کرده این است که ما یک اسلام داریم و یک ایمان، یک تفاوتی هم دارند؛ این تفاوت از آیه کریمه ای که «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» [36] این نشان می دهد که بین اسلام و ایمان فرق است، این درست است؛ اما این مربوط به درجات اسلام است، مربوط به شیعه و سنی نیست، آن وقتی که این آیه آمد، مسئله شیعه و سنی نبود، نه مسئله غدیر مطرح شده بود و نه مسئله سقیفه. این یک تعبیر لطیف قرآنی است که ایمان درجه بالاتر است و اسلام درجه ضعیف تر است، این تفاوت هست. فرمایش مرحوم صاحب جواهر این است که فقیه گذشته از اینکه نیازمند به قواعد اصولی و نیازمند به قواعد فقهی است، نیازمند به قواعد تاریخی هم هست. مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) اصراری داشتند که حتماً یک فقیه باید تاریخ گذشته ها و دوره ائمه را به خوبی بداند، چرا؟ برای اینکه در روایات نصوص علاجیه [37] آمده است به اینکه اگر چنانچه دوتا روایت مخالف هم بودند، چندتا راه دارد برای حل اختلاف: یکی عرض بر قرآن که اگر ما نص و ظاهر، اظهر و ظاهر نبودند که جمع دلالتی کنیم و تعارض مستقر شد، آن وقت عرض بر قرآن است، مخالف و موافق قرآن بودن؛ عرض بر آراء اهل سنت است، مخالف و موافق اهل سنت بودن و حمل بر تقیه کردن. اصرار مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) این است که اگر ما بخواهیم یک روایتی را حمل بر تقیه کنیم حتماً باید که تاریخ صدور این روایت، زمان و زمین آن را بدانیم که این روایت در چه زمانی صادر شده؟ در چه زمینی؟ حضرت آیا در مدینه بودند، در کوفه بودند، مسافرت بودند، کجا بودند؟ این یک، در آن عصری که این روایت صادر شده، در آن مصری که این روایت صادر شده، فتوای کدام فقیه از فقهای عامه رواج داشت، این دو. اگر ایشان در یک جایی بودند که فتوای یکی از آن چهار امام اهل سنت رواج داشت و آن فتوا هم مخالف با این بود، نه موافق با این؛ یک امامی از ائمه چهارگانه آنها در دیار دیگر یا در زمانی دیگر می زیست که این فتوا موافق با آن است، این را که نمی شود حمل بر تقیه کرد. حمل بر تقیه در جایی است که عصر و مصرش فریاد بزند به مخالفت که در این زمان این امام اینجا زندگی می کند یا پیروان این امام اینجا زندگی می کنند و فتوای آنها این است؛ لذا امام

معصوم (سلام الله عليه) ناچار بود موافق این حرف می‌زد.

پس صرف موافقت بیان امام (سلام الله عليه) با بعضی از فتاوی ائمه آنها، این باعث حمل بر تقیه نیست؛ باید ببینیم در کدام زمان بود؟ در کدام زمین بود؟ آیا آن امام خاص اهل سنت در آنجا نفوذ داشت یا نداشت تا ما بگوییم حضرت (سلام الله عليه) تقیه موافق آنها حرف زد؟ این اصرار مرحوم آقای بروجردی بود و حق هم بود.

مرحوم صاحب جواهر هم می‌فرماید که یک فقیه باید تاریخ بداند که اصطلاح مسلمان و مؤمن از کی پیدا شده است، اینکه در صدر اسلام نبود، در زمان پیغمبر نبود. الآن در بعضی از شواهد روایی ما هست که بله اینها مؤمن نیستند، مسلم‌اند و مانند آن؛ اما این باید ثابت شود در کدام عصر بود؟ در کدام مصر بود؟ در کدام منطقه بود؟ آنکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ»، آن در زمان پیغمبر که سخن از تسنن و تشیع نبود تا شما بگویید که مسلمان بر او اطلاق می‌شود، ولی مؤمن بر او اطلاق نمی‌شود. بخش مهمی از این روایات از زمان خود پیغمبر است.

پس بنابراین صرف اینکه جزء اصطلاحات متأخر این است که آنها را می‌گویند مسلم و شیعه را می‌گویند مؤمن مثلاً، این دلیل نیست که ما روایتی که از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است آن را حمل کنیم.

در جلد بیستم، صفحه 76 و 77 همین روایاتی بود که بخشی از اینها بیان شد. «إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَّوْجُوهُ»، اگر نشد، «إِنَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ». در روایت سوم این باب هم «كُنْتُ إِذْ لِي أَبِي جَعْفَرٌ أَسْأَلُهُ عَنِ النِّكَاحِ فَكَتَبَ إِلَيَّ مِنْ خُطْبَائِكُمْ فَرَضِيَتْكُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرَّوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ». و همین مضمون را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نقل کردند که بر فرض اگر ما بخواهیم بگوییم: «فَرَضِيَتْكُمْ دِينَهُ»، یعنی شیعه؛ همین روایت را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان روایت اول باب 28 نقل کردند که «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَّوْجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ». این «تَرْضَوْنَ» آن وقت مسئله شیعه و سنی نبود، درست است که «رَضِيَتْكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» از آن ولایت فهمیده می‌شود، ولی نفرمود: «رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِيمَانِ دِينًا»، بلکه فرمود: «الْإِسْلَامَ دِينًا». منتها اسلام در حقیقت این است؛ اگر اسلام شرط است، آنها مسلمان نیستند.

از بعضی از روایات از وجود مبارک امام هادی (سلام الله عليه) است، از حضرت سؤال کردند کسی که حُب و طاغوت را بر حضرت امیر (سلام الله عليه) مقدم می‌دارد چیست؟ فرمود: «فَهُوَ نَاصِبٌ» [38] او ناصبی است. هیچ وقت مسلمان‌ها و خود ائمه (علیهم السلام)، با آنها عمل ناصبی انجام نمی‌دادند، آنها را نجس نمی‌دانستند. این یا به لحاظ قیامت است، یا به لحاظ معانی بلند است. در قیامت بله، هیچ استبعادی ندارد؛ اما در احکام دنیا کسی که حُب و طاغوت را بر وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله عليه) مقدم بدارد، این را که حضرت فرمود: «فَهُوَ نَاصِبٌ». این مورد عمل نیست به لحاظ فقهی؛ به لحاظ قیامت یا باطن، بله هر دو قابل عمل هست. این روایات هست.

مطلب دیگر که مرحوم صاحب وسائل، در جلد بیستم، صفحه 554 «بَابُ جَوَازِ مُنَاكَحَةِ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الشُّكَاكِ» که اسلام را اظهار می‌کند و دارند، آنجا خود مرحوم صاحب جواهر می‌گوید به اینکه این شگاک برای ما روشن نیست که یعنی چه؟ یعنی آنها که اهل شک و تردید هستند؟ اینها که مستضعف‌اند؟ این شگاک یعنی چه؟ خیلی معنای آن برای ما روشن نیست!

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد، سندش هم معتبر است، «عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَغِيْن

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ تَزَوَّجُوا فِي الشَّكَاكِ»؛ حرف صاحب جوهر این است که برای ما تفسیر نکردند که شکاک یعنی چه؟! یعنی

کسانی که اهل شک‌اند، تردید دارند، مشکل دارند، یا نه، اصلاً مستضعف هستند و اهل تحقیق نیستند یا بالاتر از اینهاست؟ این برای ما روشن نیست! پرسش: ...؟ پاسخ: بله، آن که شکش «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» [39] آنکه کفر است و اینجا

حضرت فرمود با آنها ازدواج کنید؛ پس معلوم می‌شود که این به معنی مستضعف است، نه کسی که شک در اصل توحید یا رسالت یا نبوت - معاذالله - دارد. لذا صاحب جوهر می‌فرماید که ما معنای شکاک را خوب برای ما

تفسیر نکردند که یعنی چه؟! شک در اصل توحید و نبوت - معاذالله - که کفر است. «تَزَوَّجُوا فِي الشَّكَاكِ وَلَا تَزَوَّجُوهُمْ»؛ از آنها زن بگیرید ولی به آنها زن ندهید، چرا؟ «فَإِنَّ الْمَرْأَةَ تَأْخُذُ مِنْ أَكْبَرِ زَوْجِهَا وَتَفْهَرُهَا عَلَى دِينِهَا»؛ چون در خانواده ممکن است او «الزَّجَالُ قَوَامُونَ» [40]

ممکن است زن تحت تأثیر قرار بگیرد، لذا به شکاک زن ندهید؛ گرچه می‌توانید از آنها زن بگیرید. از این روایت و مانند آن هم نمی‌شود مسئله کفو بودن در تشیع را احراز کرد؛ البته همان‌طوری که در بحث قبل عرض شد، آن بخواهد تولی و تبری را اعمال کند، این به هر حال به نزاع داخلی منتهی می‌شود. اقوی اگر نباشد، احوط لزومی ترک است؛ مخصوصاً اگر چنانچه زوجه شیعه باشد، زوج سنی. اما مسئله ناصبی که فرع بعدی است حکم خاص خودش را دارد و روایات صریح و روشنی هم دارد که نکاح آنها باطل است.

[1] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط. الاسلامیة.

[2] انفال/سوره 8، آیه 73.

[3] ممتحنه/سوره 60، آیه 8.

[4] نساء/سوره 4، آیه 23.

[5] نساء/سوره 4، آیه 122.

[6] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 54، ط. الاسلامیة.

[7] نهج البلاغه، (للصّبحي صالح)، حکمت 420.

[8] تجرید الاعتقاد، نصرالدین الطوسی، ج 1، ص 295.

[9] الأمالی، الشیخ الصدوق، ص 156.

[10] مستدرک الوسائل، المحدث النوری، ج 9، ص 410.

[11] بقره/سوره 2، آیه 194.

[12] نحل/سوره 16، آیه 126.

[13] نحل/سوره 16، آیه 126.

[14] نحل/سوره 16، آیه 126.

[15] نساء/سوره 4، آیه 71.

[16] انفال/سوره 8، آیه 60.

[17] مؤمنون/سوره 23، آیه 96.

[18] فصلت/سوره 41، آیه 34.

[19] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 19، ص 221.

- [20] جامع الأخبار (لشعيري)، محمد الشعيري، ص 101.
- [21] من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 3، ص 383.
- [22] الأمالي (طبع دار الثقافة)، الشيخ الطوسي، ص 518.
- [23] الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 328، ط.الاسلامية.
- [24] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 16، ابواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب 1، حديث 10، ط آل البيت.
- [25] الحقائق الناطرة في احكام العترة الطاهرة، الشيخ يوسف البحراني، ج 25، ص 147.
- [26] مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 844.
- [27] مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 605.
- [28] لقمان/سوره 31، آيه 20.
- [29] قصص/سوره 28، آيه 82.
- [30] انبياء/سوره 21، آيه 87.
- [31] مثنوى معنوى، مولوى، دفتر پنجم، بخش 135.
- [32] اعراف/سوره 7، آيه 96.
- [33] طه/سوره 20، آيه 5.
- [34] دوبيتي هاي باباطاهر، شماره 28.
- [35] مائده/سوره 5، آيه 3.
- [36] حجرات/سوره 49، آيه 14.
- [37] مستدرک الوسائل، المحدث النوري، ج 17، ص 302 و 303.
- [38] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 9، ص 490 و 491، ابواب مايجب فيه الخمس، باب 2 و 3، حديث 14، ط آل البيت.
- [39] ابراهيم/سوره 14، آيه 10.
- [40] نساء/سوره 4، آيه 34.